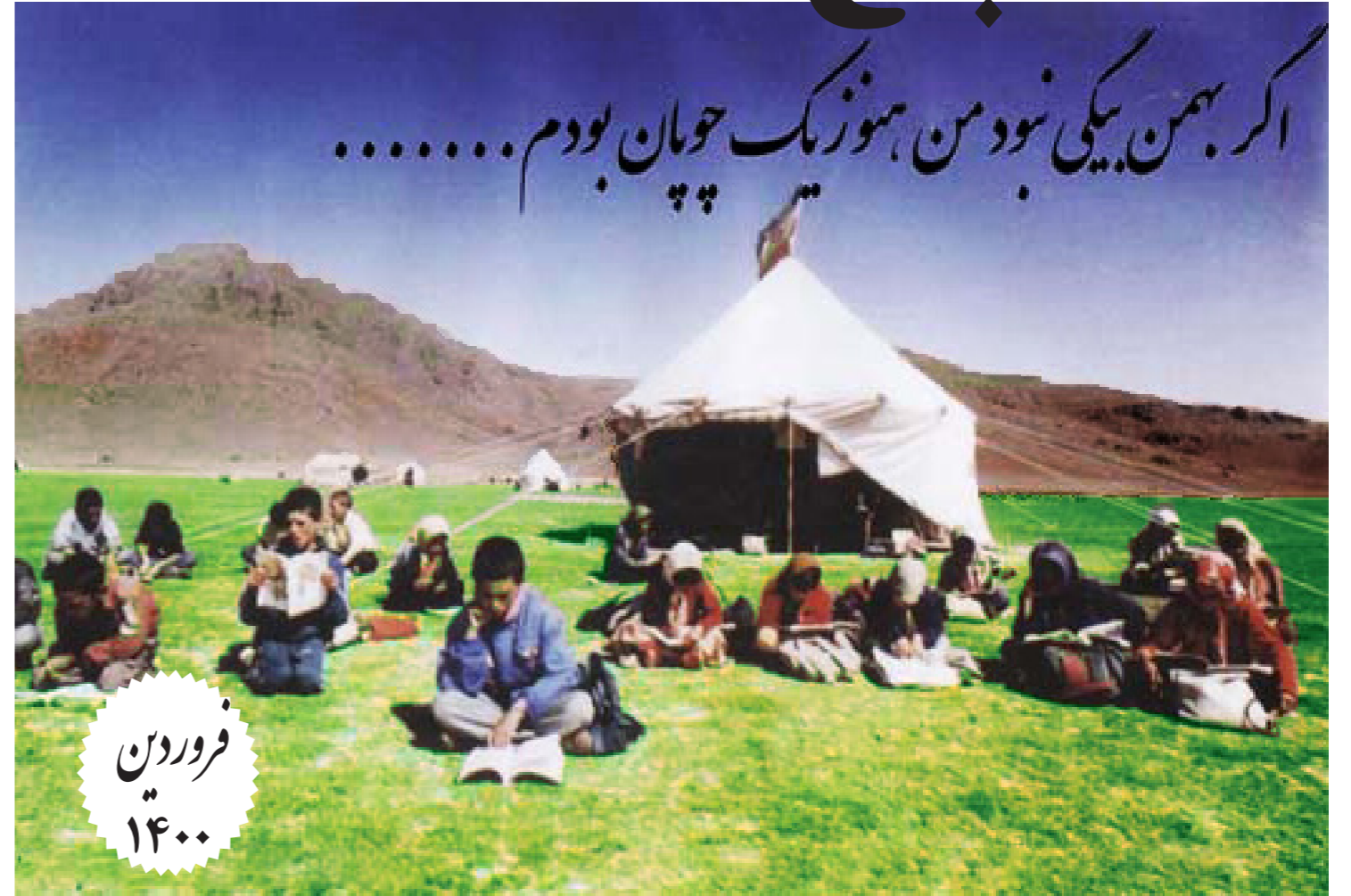


اگر بهمن یکی نبود من هنوزمک جوانم بودم.....



سخن سردبیر

خرد هر کجا گنجی آرد پدید ز نام خدا سازد آن را کلید
به نام ایزد بخشاینده، فرصتی دوباره دست داد تا به بهانه ای انتشار مجدد نشریه باخ با شما مخاطبان گرانمایه
به گفتگو پردازیم. چاپ جدید هر نشریه به سان طلوعی نوین در عرصه آگاهی و دانش است. به ویژه در زمینه
فرهنگ و آداب و رسوم که چالش های بزرگ و تعیین کننده می باشد. با عنایت به اهداف نشریه، حفظ سنت
ها و آداب و رسوم وظیفه ی هر قشر و جامعه ای است تا با یادآوری و ترویج آن در عصر حاضر مانع از جایگزینی
فرهنگ های نادرست و از بین رفتن زیبایی های ارزشمند فرهنگی آن جامعه گردد. بدون شک تداوم انتشار
نشریه بدون مشارکت شما سروران گرانقدر و علاقه مندان حوزه فرهنگ و هنر میسر نخواهد بود. استقبال شما
با ارسال مقالات نغز و پرمایه باعث شکوفایی این نشریه در جمع اندیشمندان حوزه فرهنگ و هنر و ارتقاء آگاهی
مان نسبت به این حوزه خواهد گردید. لذا انتظار داریم مثل همیشه با ارسال مقالات و نوشته ها و تصاویر
که حاصل فعالیت و پژوهش های شماست بر غنای علمی نشریه بیافزایید. در آخر نیز بر خود لازم می دانم از
محققین و همکارانی که حاصل تلاش و زحمات خود را توسط این نشریه در اختیار تشنگان فرهنگ و هنر قرار
دادند قدردانی نموده و از دیگر دانش پژوهان و مشتاقان این حوزه دعوت می نمایم تا در این سفره علمی
گسترده مشارکت موثر را داشته باشند.

بیر اگر باشم چه غم، عشقم جوان است ای پری
هر چه عاشق بیر تر عشقش جوانتر ای عجب

وین جوانی هم هنوزش عنفوان است ای پری
دل دهد تاوان اگر تن ناتوان است ای پری
(شهریار)

فهرست

همکاران

سردبیر و مدیر مسئول

صفحه

عنوان

محمد مغالو

بهناز سلیمانی

۲..... سخن سردبیر
۳..... تار زنی که تار بندگی اش را به خوبی نواخت
۴..... بانوی سردار
۵..... نگاهی به پیشینه ترکان جنوب ایران
۶..... معلم ایل

علی صفایی مهر

رسول کاظمی

محمد متین خورشیدی

تارزنی که قار بندگی اش را به خوبی نواخت

محمد مغانلو

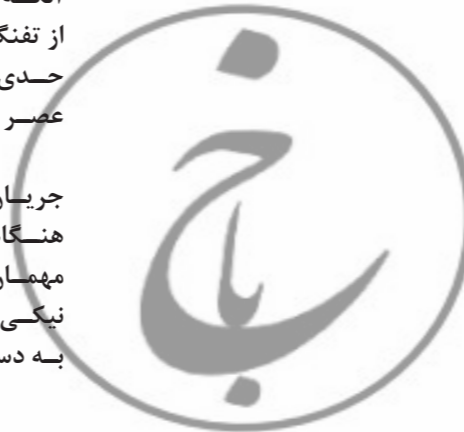


هفته اول مهر بود، شور و شوق شروع درس همه جای مدرسه را فراگرفته بود. بوی دفتر و کتاب نو راهرو و همه کلاس ها را مدهوش خود کرده بود. قشنگی مدرسه به نیمکت های چوبی آن بود که حداقل سه دانش آموز را روی خود جای می داد. حس ها دوستانه تر و خنده ها واقعی تر بود حتی در و پنجره و نمای آجری دیوار مدرسه نیز شوق شعر و سخن داشتند. اولین جمله روی تابلو سبز رنگ کلاس از زبان نام حک شده روی سنگ مرمرینی که در سینه دیوار مشرف به حیاط جای گرفته بود، توسط معلم با خط زیبایی نوشته شد. «تارزنی که تار بندگی اش را به خوبی نواخت» و سپس معلم گفت اولین جلسه تحصیلی سال را می خواهیم از تار زنی بگویم که از تعمیر تار سازش به تعمیر تار بندگی اش رسید.

همه ساکت بودند در حالی که علامت سوال بزرگی در سر همه هویدا بود و معلم شروع کرد به ادامه دادن. سخت بود درس خواندن، سخت بود پیشرفت چون همه به زندگی ایلپاتی خو کرده بودند. آن روزها ایل را آبادی می خواندند و اگر کسی قصد ماندن در شهر داشت می گفتند فلانی از آبادی دل کنده است و در شهر می ماند و کمتر کسی بود که از حال و هوای ایل دل بکند. همانطور که داشت صحبت می کرد نیم نگاهی نیز از پنجره به بیرون داشت گویا نام حک شده بر سردر مدرسه چشمش را به خود دوخته بود. کارش نواختن موسیقی ایل بود و آوازه تار زدنش همه را مجذوب و شیفته خود کرده بود. پدرش محمد خان مردی از ایل قشقایی به شمار می رفت و مادرش دختر یکی از خوانین شهرستان دهقان اصفهان بود. علاقه و هوش بسیار بالایی در تحصیل داشت اما همانند شما امکانات و شرایط یاریش نمی کردند. سن و سالش به چهل می رسید اما اشتیاقش به علم و هنر به گونه ای بود که انگار تازه متولد شده بود. به وقت بیلاق بود و ایل در نزدیکی اصفهان سیاه چادر خود را بپا کرده بود. هر از گاهی معلم در میان حرفها و قدم زدنهایش، تک تک دانش آموزان را زیر نظر داشت اما ما همچنان نمی دانستیم در مورد چه کسی صحبت می کند. روزی ستار و بار همیشگی او که جزئی از وجودش شده بود خراب می شود و برای تعمیرش عازم اصفهان می گردد. از این رو از شخصی سراغ تار سازی را گرفت و آن شخص با خوشرویی آدرس تار سازی را به او داد و گفت: ضمناً این را نیز بدان، همانطور که تار ساز انسان خراب می شود، تار خود انسان نیز خراب می شود و نیاز به تعمیر دارد. قبل از اینکه تار سازت را بساز تار بندگی ات را بساز.

این گفته شخص چنان تاثیری بر او گذاشت که بازگشت به ایل را به کل فراموش کرد و پرسید کجا می توانم تار وجودم را تعمیر کنم. آدرس حوزه ای را در ته بازار گرفت و شتابان خود را به آنجا رساند و با اینکه چهل سال از گذشت بود با اسرار زیاد توانست نامش را برای تحصیل بنویسد. پس از آن حکیم جهانگیر خان قشقایی علوم مختلف را فرا گرفت، بساط تعلیم و آموزش را در مدرسه صدر اصفهان گستراند و بزرگان از نقاط مختلف برای درک محضر او راهی اصفهان شدند و حالا نیز نام این حکیم بر سردر مدرسه شما حک شده است. حکیم جهانگیر خان قشقایی که بهتر است او را بیشتر بشناسید. کسی که بعد از چهل سالگی فقط تار بندگی اش را نواخت و در زمینه حکمت، فلسفه به ویژه فلسفه ملاصدرا و ریاضیات صاحب نظر بود و در این زمینه شاگردان بزرگی تربیت کرده است. حکیم جهانگیر خان قشقایی در کلیه سطوح و در رشته های مختلف به تدریس و تعلیم پرداخت و پس از ۸۳ سال عمر در سال ۱۳۲۸ هجری قمری در اصفهان در گذشت.

(خاطره ای از شاگرد ایل - مدرسه حکیم جهانگیر خان قشقایی شهرک گل افشان - سمیرم - اصفهان)



بانوی سردار

رسول کاظمی

بی بی مریم بختیاری از زنان مبارز عصر مشروطیت بود که در سال ۱۲۵۱ هـ ش در سرزمین بختیاری به دنیا آمد. بی بی مریم در میان ایل بختیاری معروف به سردار مریم که به مثابه زندگی ایلپاتی در فنون تیراندازی و سوار کاری مهارت خاصی داشت و از آنجایی که همسر و جانشین خان به شمار می رفت عده ای سوار در اختیار داشت و در مواقع ضروری به یاری مشروطه خواهان می پرداخت.

او از زنان تحصیل کرده و روشنفکر عصر خود بود که به طرفداری از آزادی خواهان برخاست و در این راه از هیچ چیز دریغ نورزید. سردار مریم بختیاری، یکی از مشوقین اصلی سردار اسعد بختیاری جهت فتح تهران محسوب می شد. وی طی نامه ها و تلگراف های مختلف بین سران ایل و سخنرانی های مهیج و گیرا، افراد ایل را جهت مبارزه با استبداد صغیر (استبداد محمدعلی شاه) آماده می کرد و به عنوان یکی از شخصیت های ضد استعماری و استبدادی عصر قاجار مطرح بوده است. سردار مریم بختیاری قبل از فتح تهران مخفیانه با عده ای سوار وارد تهران شده و در خانه پدری حسین ثقفی منزل کرد و به مجرد حمله ای سردار اسعد به تهران، پشت بام خانه را که مشرف به میدان بهارستان بود سنگر بندی نمود و با عده ای سوار بختیاری، از پشت سر با فزاقها مشغول جنگ شد.

او حتی خود شخصا تفنگ به دست گرفت و با قزاقان جنگید. نقش او در فتح تهران، میزان محبوبیتش را در ایل افزایش داد و طرفداران بسیاری یافت به طوری که به لقب سرداری مفتخر شد. در جریان جنگ جهانی اول با وجود آنکه برخی از سران ایل بختیاری از انگلیسی ها حمایت می کردند به مخالفت با انگلیس ها پرداخت و با عده ای از تفنگچیان و سرداران خود جانب متحدین را گرفت و با آنان نبرد می کند. رشادت و دلاوری این زن بختیاری به حدی بود که آوازه شهرت و آزادگیش در سرتاسر میهن پیچید و منزل او مأمن و پناهگاه بسیاری از آزادی خواهان عصر مشروطه شد.

جریان مبارزات سردار مریم بختیاری با انگلیس ها در طی قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹ همچنان ادامه یافت در این هنگام دکتر محمد مصدق در زمان کودتای ۱۲۹۹ پس از مخالفت و عزل از اصفهان وارد ایل بختیاری شد و مدتها مهمان سردار مریم بود. دکتر مصدق تا پایان عمر همواره از این بزرگواری و شجاعت بی بی مریم بختیاری به نیکی یاد می کرد سرانجام سردار مریم بختیاری سه سال پس از تیرباران فرزند برومندش علیمردان خان بختیاری به دستور رضاشاه، در سال ۱۳۱۶ هـ ش در اصفهان زندگی را بدرود گفت و در تخت پولاد به خاک سپرده شد.

Sayılar

1	bir	11	on bir	10	on	100	yüz
2	iki	12	on iki	20	yirmi	200	iki yüz
3	üç	13	on üç	30	otuz	300	üç yüz
4	dört	14	on dört	40	kırk	400	dört yüz
5	beş	15	on beş	50	elli	500	beş yüz
6	altı	16	on altı	60	altmış	600	altı yüz
7	yedi	17	on yedi	70	yetmiş	700	yedi yüz
8	sekiz	18	on sekiz	80	seksen	800	sekiz yüz
9	dokuz	19	on dokuz	90	doksan	900	dokuz yüz
10	on	20	yirmi	100	yüz	1000	bin

Bir elin nesi var, iki elin sesi var

نگاهی به پیشینه ترکان جنوب ایران

*عوض الله صفری

مورخان کلاسیک ایران از آن جمله رشیدالدین فضل الله همدانی در جامع التواریخ بنی اشکان را تورانی و از اقوام تورک دانسته اند. که آثار بازمانده از دوران اشکانی و سیستم حکومتشان و وجود مجالس بزرگان و شاهزادگان در سیستم حکومتی اشکانیان این مورد را تایید میکند. اما در این مقوله عمده صحبت ما بر دوران استیلای اعراب مسلمان و دوران پس از آن است. از اینکه هیتال ها بر شرق ایران دوران ساسانی مستولی شدند و شاخه ای از آنها با نام آق هون (هون های سفید) به فرماندهی قولاب برای کمک به شاه ساسانی و سرکوبی مزدک به جنوب ایران آمدند و حکومتی محلی تشکیل دادند. آق هونها پس از سرکوب مزدکیان توسط انوشیروان حکومتشان ساقط شد. مردمان عادی شبان پیشه آق هون در دامنه های زاگرس ماندگار شدند. رد پای تورکان را از این دوره بطور مستمر در جنوب ایران داریم. علی عمادالدوله در سال ۹۳۳ میلادی یعنی یکصد و هفت سال قبل از پیروزی سلجوقیان در دندانقان به شیراز لشکر کشید. کشته شدن مرداویج، پایان فرمانروایی زیاریان بر ایران مرکزی را رقم زد. شمار بسیاری از تورکان در شیراز به علی عمادالدوله پیوستند. از میان فرماندهان تورک توزون و بجکوم از عمادالدوله اطاعت نکرده و راهی بغداد شدند و به مقامات عالی رسیدند (ریچارد فرای، در تاریخ ایران از ساسانیان تا بر آمدن سلجوقیان، ص ۲۲۲). این نقل و انتقالات حاکمیت یکصد و هفت سال قبل از آمدن سلجوقیان در شیراز اتفاق افتاده است. و آشکارا حضور فعالانه تورکان را در شیراز نشان می دهد. آخرین شاهزادگان بویه در ایران مرکزی و جنوبی توسط سلجوقیان برفتادند و شیراز کرسی امارت امیران سلغوری شد که خود شاخه ای از تورکان اوغوز بودند. این موارد که حاکمیت و حضور تورکان را قبل از حمله مغول در شیراز و جنوب ایران بازگو می کند. وجود حکومت سلغوری موجب شد تا جنوب ایران از دستبرد مغولان در امان بماند. با برفتادن حکومت مغولان و برآمدن تیموریان شاهزاده تیموری اسکندر و بایقرا به جنگ با یکدیگر برمی خیزند که قشقایی ها در این زمان در گندمان چهارمحال و بختیاری بیلاق داشتند بایقرا را سرکوب کرده و در شیراز به امیر تیمور گورکانی تحویل دادند. آنچه از این نوشته مختصر بر می آید تورکان همواره تحت عناوین مختلف و از آن جمله بعد از تیموریان با نام کلی قشقایی در جنوب ایران در مقام حاکمیت بوده و حضوری قطعی و دیرپای داشته اند. (تاریخ مبارزات مردم ایل قشقایی از صفویه تا پهلوی، دکتر منوچهر کیانی)

حکایت

بیر گون جوانلیقدان نادانلیق ائدیب آنامین اوستونه برک قیشقیردیم. او، قلبی اینجیمیش حالدا کونجده اوتوردو، آغلاییب دئدی، «کورپه لیگین اونودوبسان کی، بئله کوبودلوق ائدیرسن؟»

آنا اوغولنو زولو گورجک هامان،
بئله سویله دی: ای پلنگ اوولابان!
یادا دوشسه ایدی اوشاقلیق چاغین،
کی قونومدا گوجسوز چکه ردین فغان،
بو گون ائيله مزدین منه ظولملر،
کی، سن گوجلوسن ایندی، من ناتوان.»

شیرازی سعدی گولوستان ترجمه محمد آقا سلطانوف و همکاران (۱۳۸۹) - ص ۲۲۲

اصل حکایت، باب ششم در ضعف و پیری (گلستان سعدی)

وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم، دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی میکنی؟
چه خوش گفت زالی به فرزند خویش
چو دیدش پلنگ افکن و بیل تن
گر از عهد خردیت یاد آمدی
که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جفا
که تو شیرمردی و من پیرزن

*عوض الله صفری: شاعر و نویسنده متولد ۱۳۴۸ در ایل قشقایی نویسنده کتاب های، تولدی در آتش سامی کلانتر، دیوان امیر تیموری، ماهی نقره‌ای و یتیم یال.



معلم ایل

محمد بهمن بیگی (زاده ۲۶ بهمن ۱۳۹۸ درگذشت ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۹) نویسنده و بنیانگذار آموزش و پرورش عشایری

محمد بهمن بیگی که از او نه تنها به عنوان پدر آموزش عشایر بلکه به عنوان پدر ایل نیز یاد می‌شود، ایشان در ایل قشقایی و در خانواده محمودخان کلانتر تیره بهمن بیگلو از طایفه عملیه قشقایی به هنگام کوچ چشم به جهان گشود. در هشت سالگی پدرش یک منشی استخدام کرد و به خانه آورد که هم به محمد درس بدهد و هم برای او نامه بنویسد. محمد دو سال نزد آن منشی درس خواند و الفبای سواد را آموخت. وی همراه مادر از کوهدشت به تهران آمد و در مدرسه علمیه تهران مشغول تحصیل شد. پس از پایان دوره دبیرستان به دانشکده حقوق وارد شد و دوره کارشناسی حقوق را در سال ۱۳۲۱ به پایان رساند. او قبل از شروع به همکاری با اصل چهار ترومن، با معرفی یکی از سران ایل قشقایی به آمریکا رفت و پس از مدت بسیار کوتاهی به میهن بازگشت. او در ادامه فعالیت‌های خود به سمت آموزش عشایر رو آورد، و چادرسياه ویژه آموزش خود را از سال ۱۳۳۱ بر پا کرد. او توانست به کمک دوستانه‌ای که با او همراه شدند برنامه‌های را با پنج اصل در زمستان ۱۳۳۲ به تصویب برساند که طی پیام رسمی به ریاست آموزش و پرورش استان فارس برای اجراء ابلاغ شد. بر پایه برنامه آموزش عشایر باید برای پایه‌های اول تا چهارم مدرسه‌های سیار و برای پایه‌های پنجم تا نهم مدرسه‌های شبانه‌روزی بر پا می‌شد. همچنین، باید یک مدرسه تربیت معلم ویژه عشایر برای جذب دانش‌آموزان با مدرک پایان کلاس نهم ساخته می‌شد و گروهی برای نظارت بر مدرسه‌های چادری نیز به وجود می‌آمد.

با وجود این، تنها به برپایی مدرسه‌های چادری و کار نظارت بسنده شد و ۱۳۷۸ مدرسه در ایلات و عشایر بنیان‌گذاری شد. اداره این مدرسه‌ها با بهمن بیگی و دو ناظر دیگر، بیژن بهادری کشکولی و نادر فرهنگ دره‌شویی، سپرده شد. از آن‌جا که در میان عشایر نتوانستند افراد باسوادی برای آموزش پیدا کنند، آموزگاران دیپلمه شهری را با وعده استخدام رسمی و فراهم کردن امکانات لازم برای آسایش آنها به سوی ایل کشاندند. اما پس از یک سال روشن شد که این آموزگاران نمی‌توانند در میان عشایر زندگی کنند و به هنگام کوچ با آنها همراه شوند. به بیان بهمن بیگی: «چه شهری در ایل می‌ترسید و آب می‌شد و سگ زرد را شغال می‌دید.» از این رو، چاره را در آن دید که از خود ایلیاتی‌ها داوطلب بگیرد و آنها را آموزش بدهد و برای آموزگاری آماده سازد. در واقع او از همه مدرسه‌های عشایری دور و نزدیک بازدید می‌کرد و مدرسه‌های نبود که خودش تک تک دانش‌آموزانش را آزمایش نکرده باشد. یکی دیگر از راهکارهایی که باعث پیشرفت کار بهمن بیگی شد، دعوت از دولتمردان و اثرگذاران آن زمان برای سفر به آن مناطق بود؛ دعوت به ایل، پذیرایی گرم سنتی و ایلیاتی با همه توش و توان و سپس سواد و توانایی و استعداد نوشکفته بچه‌های ایل را به رخ کشیدن، به امید جذب حمایت مالی و قانونی دولت. در یکی از این برنامه‌ها، دکتر کریم فاطمی، مدیرکل آموزش و پرورش فارس، همراه جمعی از معاونان و مدیرکل‌های ستادی وزارت، از مدرسه‌های سیار دیدن کردند. نتیجه دیدار آن شد که: وزارت موافقت کرد حقوق آموزگاران را بپردازد، فاطمی یکی از پشتیبانان این برنامه شد و از بهمن بیگی خواستند به استخدام آموزش و پرورش درآید و این کار را به طور رسمی ادامه دهد.

بهمن بیگی دانشسرای تربیت معلم عشایری را بنیان‌گذاری کرد و ۲۶ سال سرپرستی آموزش عشایر را به عهده داشت. دوران بازنشستگی محمد بهمن بیگی بیشتر به ثبت تجربه‌ها و خاطره‌ها و نظریه‌های او در زندگی و کار با عشایر و آموزش و پرورش گذشته است که حاصل آن چند کتاب در قالب داستان‌هایی گیرا و خواندنی است. (نشریه کیهان فرهنگی، شماره ۲۳۰)

